

به ارتباط « چرا خاموشیم؟ »

صبح روز جمعه با مرور صفت‌گزارش نامه افغانستان، چشمم به مضمونی افتاد، که محترم ملک ستیز زیری عنوان که « چرا خاموشیم؟ » با سواله آنرا به تحریر در آورده و به دست نشر سپرده اند.

در مقاله موضوعات خیلی‌ها با اهمیت و حیاتی بسیار مختصر، و نهایت اکادمیک جمع بندی شده و خدمت خواننده ارئه گردیده است، گرچه که هدف فراخوان شانرا « کُتله و وسیع از روشنفکران که در غرب بسر میبرند تشکیل میدهد)، ولی من منحیث یکی از همان افرادی که از دو هه به اینطرف سوار با کاروان جمعی از مهاجرین در اروپا آمده و به زنده گی نا همسان خویش دوام میدهیم، خواستم نظریات شخصی خویش را پیوست به مضمون شان نگاریده و آنرا خدمت همه وطنپرستان بیجا شده و دور از وطن پیشکش نمایم.

می خواهم با احترام به احساس عالی بشر دوستانه و وطن پرستانه شان خدمت شان به گویم و آن اینکه: این یک واقعیت تلخ تاریخی میباشد، که افغانستان و جامعه آن بعد از هر تحول و تکان نظامی و سیاسی هر باری از یک کمیت بزرگی از بهترین هایش، یعنی (وطن پرستان، روشن اندیشان و تحول طلبانش) تهی گردانیده شده است.

با درد و دریغ که اینهمه در به دری‌ها به تکرار و پیوسته در اثری اختناقی که دولت مردان آن مرز و بوم بعد از بدست گیری حاکمیت شان در پیش گرفته اند، به وقوع پیوسته است. اکثریت را مجبور به ترک وطن، خانه و کاشانه شان نموده اند. از همان لحاظ انسانهای آن سرزمین چاره جز آنکه خود و استعداد های (نامراد) و آرمان های ناتمام شانرا با خود فرار داده و در خدمت کشور های ثانی که به آنجا پناه هنده گردیده است، قرار داده و زنده گی نمایند.

نکته خیلی جالبی را که ایشان به آن انگشت میگذارند، این است که: «هرچند، در برخی موارد، عده‌یی از این شخصیت‌ها به صورت جداگانه تبارز یافته اند. اما به ندرت دیده شده است که پیام‌ها، نامه‌های سرگشاده و فراخوان‌ها پیرامون وضعیت کنونی از آدرس همین کتله‌های روشن‌فکری به نشر رسیده باشد.»

در این باره می خواهم به چند نکته خیلی حساس اشاره نمایم و آن اینکه: ما نباید این نکته را فراموش نمایم، که همه کسانی که از وطن به اروپا و سایر کشور های جهان مهاجرت

نموده اند، همه آنها انسانهای دارای تعهدی برای خدمت به مردم و به وطن شان نه بوده اند.

دوم آنکه ما نباید فراموش نمایم، در کشوری، چون افغانستان که تاریخ آن به کرات و مراتب ثابت نموده است، که هر دولت مرد آن، که حکومت های ماقبل خویش را به شکلی از اشکال سرنگون نموده، به هیچ یک از هستی گران بهای آن وطن فقیر و بیچاره رحمی نه نموده، ولو که انسان های تعلیم و تربیه یافته او بوده و یا هم کادر های مسلکی آن بوده، همه کادر های گذشته بدون استثنا زیر شک و سوء ظن قرار گرفته و مجبور به ترک وطن گردانیده شده اند؟

هر آنکه زمام امور را بدست گرفته، پیوسته تلاش نموده و خواسته که نظامی حسبی مراد و دل خویش را جاگزین نظام پیشین نماید. حتا با دستان خالی و بدون کادر مسلکی؟؟؟

در تاریخ افغانستان هیچ یک دولت مردی پیدا نه گردید، که حد اقل یک کاری از حکومت ماقبل خویش را خوب دانسته و آنرا دوام داده باشد، با تاسف فراوان، در سرزمینی که من و شما در آن بزرگ گردیده و تعلیم یافته ایم دولت مردان آن همه چیز را از بُنیاد تخریب نموده و یا نادرست دانسته و یا ضد دین تلقی نموده و بالای همه طرح ها و ابتکارات گذشته گان شان بدون استثنا خطی بطلان کشیده و تا همین اکنون هم چُنین می نمایند؟؟؟

نکته خیلی جالب دیگر اینکه، اگر عده محدودی از روشن نگران و دگر اندیشان، در طی این اضافه از یک دهه طوری جداگانه و آنهم خیلی پراکنده بعضی از طرح و رهنمایی ها و بعضاً نظریات شانرا ارائه داده اند، کی ها و کدام زمان به آن طرح و رهنمایی ها وقعی قایل گردیده اند، در آن کشور همه چیز همان گونه که بوده است، خلاصه آبی از آب تکان خورده و نه خواهد خورد؟

در قسمتی دیگر ایشان چُنین تذکر میدهند: «این روی کردِ پسیف باعث آن شده است تا جامعه مدنی و روشن فکری داخل افغانستان ذهنیت خوش بینانه‌ی خود را نسبت به روشن فکران برون مرزی از دست دهند. پیش کسوتان متبارز سیاست، هنر و ادبیات که نام های شامخی در کشور دارند، چنان مشغول روزمرگی و زنده گی خانوادگی خویش در غرب شده اند که حتا از ذهن هم نسل های خویش نیز در حال برون رفتن هستند.»

به گمان من جامعه امروزی افغانستان در چنگال نظامیون و سیاسیونی قرار دارند، که متشکل از نیرو های «جهادی و جنگ سالار، طالبان و راست گرا های نقاب دار، که غرض همکاری با دولت کرزی از همین اروپا و امریکا به افغانستان شتافته اند، قرار دارد، که هیچ گونه تعهدی به ملت و مردم افغانستان ندارد» و خیلی ها «راست گرا و مذهبی بوده و ایدیولوژیک» می اندیشند.

ما نباید با ظاهر بینی، که در حضورداشت نیرو های امریکا و اروپائیان، براه انداخته اند قضاوت نمایم، «جهادی ها» با کوتاه کردن ریشها و پنهان نمودن سلاح ها و سر دادن شُعار های، چون دموکراسی و آزادی بیان و دادن اجازه برای فعالیت علنی چند اخبار و روزنامه نوعی از تلاش ها و ظاهر پردازی های را براه انداخته اند، که خاک را به چشم همکاران بین المللی شان به پاشند، شما ممکن از نزدیک دیده باشید و ما نیز شاهد آن بوده ایم، چُنین آزادی ها به شکل واقعی آن وجود ندارند؟

تا به حال مردم افغانستان طوری علنی شاهد عینی لت و کوب تعدادی کثیری از روز نامه نگاران و فلمبرداران بوده و مردم افغانستان نیز از ورای همین نشرات آگاهی یافته اند، این واقعیت هایست که نمی توان از آن با چشم بسته گذشت.

مردم افغانستان هنوز خوب بیاد دارند، که «شاه کرزی» در زیر ریش همین همه سازمانهای اجتماعی و مدنی و در حضورداشت نیرو های امریکایی چگونه و به چی نامی های نیک همه «طالبان را که از میدان های جنگ گرفتار گردیده بودند» از بند رهناید و آبی از آبی تکان نخورد. کرزی و تیم حاضر به خدمت اش برای طالبان حتا زندان بگرام را «ماشین تولید مُخالفان» نامید، آیا صدای کسی برآمد؟

آیا از همین قدر سازمانهای فعال در کشور و اینهمه رسانه های آزاد در کشور کسی به حرفی کسی گوش فرا داد و حتا فردی پیدا گردید، که با بدست گیری ابتکار و گرد هم آوری کُتله وسیعی از مردم به تواند از دوام جنایت واضع و برحالی «کرزی و گروپ اش» غرض «رها سازی بدون قید و شرط طالبان» جلوگیری به عمل آورد؟؟؟

من می خواهم خدمت شما و سایر هموطنان عزیز اینرا به گویم، که کرزی همان شخصی است، که سیاست های قدم به قدم آخرین دوران ظاهر شاه را در پیش گرفته و همان طوریکه در آخرین دههء پادشاهی ظاهر شاه مردم از خوردن علف و فروش اولاد و غُربت بی پایان به داد رسیده بودند، و روشفکران آن کشور از عدم توجه دولت به ملت همه روزه در جاده ریخته و داد و فریاد سر میداند، کسی پیدا نمی گردید، که به داد آنها گوش بدهد، ظاهر شاه خودش می گفت: «اینها همه اولاد هایم اند ، بگذارید هرچه دلی شان میخوانند به گویند، دلی شان یخ می کند»

کرزی نیز طی این اضافه از یک دهه چُنین کرد، آیا می توان نام این گونه سیاست «فغان به آسمان رسید ملت را» دموکراسی نهاد. غاصبان زمین در همه رده های بلند و حتا در زیر ریش کرزی به دولتداری و سیاست در کشور کار نموده و در بلند ترین مقامات دولتی امر و نهی می نمایند، با وجودی آزادی بیان کسی از آنها نام بُرده میتواند و یا علناً نام آنها را گرفته می تواند، این چگونه دموکراسی و آزادی بیان است که کسی نام کسی را گرفته نمی تواند و هیچ فردی مورد مجازات و بازخواست قرار نمی گیرد؟؟؟

من گمان ندارم که جانشینان جناب کرزی «دولت دو سرهء جنابان اشرف غنی و عبدالله عبدالله» به توانند چند قدم دور تر از حد شان پا را فرا تر نهاده و یا بلند تر از کرزی پروازی نمایند.

جنابان اشرف غنی و عبدالله عبدالله به خوبی میدانند، درختی را که جناب کرزی برای شان غرس نموده، در طی این سیزده سال به ثمر نشسته است، یعنی آنکه غنی و عبدالله خواهند توانست در حضورداشت «این همه جنگ سالاران و تفنگ بدستان، راست گرا های افراطی که در همه شراهمین نظام دولتی ریشه دوانیده و در همسایه گی با طالبان در شیر چور» کابل زنده گی افسانوی برای شان تیار نموده اند، چیزی برایشان به گویند و یا خیزی بلند تر از کرزی به زنند؟؟؟

هموطن نهایت دلسوزم جناب ستیز موضوعی خیلی جالبی دیگری را نیز تماس گرفته و چنین تذکر داده، که: «گروه های سیاسی چپ و راست که در این کشورها به سر می برند دچار «سرگیچی» سیاسی شده اند و هیچ پیامی از خود تبارز نمی دهند. حتا آن ها از پلورالیسم غربی چیز نیاموخته اند. این گروه ها آن قدر فرصت طلب و مضمحل گردیده اند که ظرفیت تحلیل از وضعیت را از دست داده و به جای آن به امراض و اغراض روانی-سیاسی مبتلا گردیده اند.»

با تاسف بی نهایت فراوان، که این یکی از معضلات اصلی و اساسی نیرو های روشنفکر افغانستان در خارج از کشور بوده و به گمان اغلب، که این معضله به همین گونه باقی خواهند ماند، زیرا تا حدی که من با این به اصطلاح «گروه ها» سر و کار داشته ام، اینها همه از فقدان یگانه گی و تعیین یک خط قرمز منیحت یک مرز مشخص با هم در مخالفت و تقابل قرار دارند، اینها در اروپا عمدتاً مصروف خانه جنگی بوده و بدون در نظرداشت منافع ملی در حرکت اند، به گمانم که قریب به دو دهه هنوز هم وقت کافی برای اینها نه بوده است؟

باید منتظر ماند و دید که چند دهه دیگر این «روشنفکران افغان» ضرورت دارند تا به یک تفاهمی برسید. اینهم «روشنفکران افغانستان» این گفته به واقعیت که در مورد افغانها به کلی صدق مینماید، که: **«نه دوستی افغانها حد و اندازه دارند و نه هم دشمنی آنها»**

این نکته هم در مضمون جناب ستیز از ارزش خیلی ها بلند برخوردار میباشد، که به آن اشاره نموده، که: «اینجا، در غرب برخی از فعالان روشن فکری دست به ایجاد رسانه هایی زده اند که خیلی غیر حرفهیی عمل می کنند. گروهی از افراد مغرض می آیند و در این رسانه ها چنان غیر منصفانه «نظریه پردازی» کرده و وضعیت را «تحلیل» می کنند که گویی کوچکترین برداشت واقع گرایانه از وضعیت درونی افغانستان ندارند.»

در این مورد البته من تجربه شخصی خودم را دارم و آن اینکه خودم منیحت یک فرد تا به حال به چندین رسانه های افغانستان مراجعه نمودم، تا با ایشان همکاری قلمی خویشرا نمایم، ولی با کمال تاسف، که تاکنون کدام جوابی را از آنها دریافت نه نموده ام. ا

کنون نمی دانم، که نام اینگونه (کمونیکیشن) یا همکاری متقابل را چی باید به گذارم؟ آیا همه اخبار و روز نامه های که گویا، به طوری «آزاد» در افغانستان فعالیت دارند، واقعاً آزاد بوده و عاری از تعصب هستند؟

هموطن عزیزم همچنان بالای مطلب جالبی دیگر تماس میگیرند و آن اینکه: «تا هنوز افغان‌های برون مرزی نتوانسته اند «مرکز فکری» را ایجاد کنند تا از آن طریق تحلیل از وضعیت کشور را با در نظر داشت سیاست مناسبات بین‌المللی ارائه دهد. این در حالیست که در غرب تمام وسایل و امکانات قانون‌مند برای ایجاد و توسعه نهادهای فکری مساعد است. رسانه‌های اجتماعی و تکنالوژی معاصر غرب این زمینه را مساعد گردانیده است تا افغان‌های مقیم این دولت‌ها بتوانند دیدگاه‌های شان را به هموطنان شان در داخل کشور در میان گذارند.»

در سال 2007 پیشنهادات تحریری را به شورای اروپایی که آنزمان هنوز بنام نهضت یاد می‌گردید فرستادم، البته که این پیشنهادات تحریری بودند و من امیدوارم، که کاپی آن در آرشیف نهضت قرار داشته باشند. در همان زمان من منحیث یک ضرورت یک سلسله مسایل را مطرح نمودم، که حتی امروز نیز از ارزش آنها کاسته نشده، از آن جمله یکی هم این بود که: «(در باره اساس گذاری یک بورد تبلیغاتی در داخل کشور: ضرورت عاجل به ایجاد یک کمیسیون یا بورد تبلیغاتی - ژورنالیستی نه تنها در داخل کشور، بلکه در خارج کشور نیز می‌رود، کمیسیون یا بورد تبلیغاتی - ژورنالیستی مذکور باید گزارشات منظم شان را به جلسات عمومی و هیئت رهنبری داخل کشور به دهند.»)

هدف از ایجاد به اصطلاح یک «مرکز فکری» منسجم بود که هم در داخل و هم در خارج از کشور فعالیت یکسان نماید. با تاسف فراوان که در آنزمان به آن توجه مبذول نه کردند، خوشوقتیم که اکنون شما نیز بالای این موضوعی مهم تاکید داشته و انگشت می‌گذارید. این مطلبیست که با پیشکش آن باید همه افغانها موافقت و همکاری شانرا نشان داده و واقعاً ثابت نمایند، که در عمل خواستار چنین مرکزی میباشند.

در مورد فیصله شورای ملی که در مضمون تان به آن پرداخته اید، که: «این کتله‌های روشن‌فکری حتا نتوانستند در برابر بحث «دوتابعیته» که به‌صورت مغرضانه از سوی شورای ملی تحمیل شد و حقوق شهروندی کتله‌ی بزرگ از شهروندان افغانستان را زیر پاگرد، دفاع نماید.»

خدمت تان عرض نمایم، که برای روشن شدن موضوع باید، که کمی به عقب رفت و به بررسی موضوع پرداخت و آن اینکه: شاید شما نیز باید به خوبی بیادا داشته باشید، زمانیکه کرزی توسط امریکائیان به کابل آورده شد یک کتله وسیعی از راست گرایان، قوم پرست، افغان ملتی‌های چون (احدی‌ها، و امیرزی‌ها و غیره و غیره) که در اروپا خزیده بودند، به مجرد به میان آمدن شرایط در کشور از همین کشورها رخت سفر بسته و سوار در قافله کرزی به کابل شتافتند.

این‌ها از پُست‌های مشاوریت گرفته، الی وزرای دولت و وزیر در کابینه و وکیل و چی و چیها کی نشدند، همین‌ها هم بودند، که چی‌ها نکردند، امروز نباید از واقعیت‌های روشن جامعه چشم‌پوشی نمایم. در همین قافله چور همه‌آنانی نیز سهم دارند، که از امریکا و اروپا

به سوی کشور تحت عنوان کادر برگشته و بالای سفره تیار و آماده امریکایی ها و اروپائیان نشسته «سرشوربا و زیر پلو را» در آن سرزمین دست نگر ما و شما زهر جان نموده و همه چیز را به خود اختصاص داده اند.

در اکثرآ از چور و چپاول های میلیونی، که طی این یک دهه صورت گرفته، دست یک تعدادی کثیری از همین برگشته گان از امریکا و اروپا در آن دخیل بوده است، زمانیکه صرف تنها سوال بازخواست به میان آورده شده، همین ها مجدداً به امریکا برگشته و هیچ کسی جرئت آنرا نه نمود، که از قبله گاه خود پرسانی نمایند و یا آنکه توانسته باشد بازخواستی به عمل آورد؟

پارلمان افغانستان امروز در اختیار کی ها قرار دارند؟
همه جنگ سالاران و قوماندانان جهاد و خون هستند؟
اینها همه دشمنان اصلی و واقعی روشنفکران کشور بوده و باقی خواهند ماند؟
نباید طرف ریش های کوتاه شده آنها دیده و فریب بازی های اوپراتیفی آنها را خورد؟
پکول های آنها هنوز نماینده گی از اندیشه آنها می نمایند؟

«جهادی ها و قوماندان های حاکم به سرنوشت ملت» طی این اضافه از یک دهه نیز بیدار شده و فرا گرفتند، که چگونه با یک تیر دو فاخته را شکار نمایند، یعنی آنکه اولتر از همه چگونه جلو عودت مجدد گتلی روشنفکران را به کشور و ادارات مهم دولتی به گیرند و از جانب دیگر با این چال و نیرنگ علناً حقوق شهروندی کتلهی بزرگ از شهروندان افغانستان را در این گیر و دار زیری پا نمایند؟

تا جایی که من اطلاع دارم همین جنرال لودین یکی از جنرال های کار گشته در میدان های جنگ حکومت داکتر نجیب الله یکی از نزدیکان جناب اشرف غنی میباشد، او خودش نه توانست، که او را در حضور داشت «جهادی ها در کابینه و دولتش» در پُست خیلی ها ضروری چون (وزارت دفاع) ابقا نماید؟

برادر خودی عبدالله عبدالله یکی دیگری از جنرال های سابق حکومت تک حزبی افغانستان میباشد، که فعلاً در امریکا زنده گی دارد، زمان تحریر نامه به برادرش، از تذکر حرف های، چون «برادر و رفیق» غرض عدم ایجاد سوء تفاهم میان مجاهدین و حزبی ها صرف نظر نموده و میگردد.

این است واقعیت های علنی جامعه افغانی که ما و شما در آن تولد گردیده و بزرگ شده ایم، باید منتظر ماند و دید، که این نیرو ها با برآمدن کامل نیرو های نظامی ناتو و امریکا از افغانستان چگونه برخوردی را با روشنفکران کشور در پیش خواهند گرفت؟

دوران حکومت داری چند ساله پیش از طالبان ایشان هنوز بیاد اکثرآ از مردم ستمدیده افغانستان میباشد، که آنها چگونه به سوی روشنفکران حکومت های گذشته نگاه می نمودند؟

ما نباید فریب شرایط موقتی را خورده و در سایه حضور نیرو های خارجی به اندیشیم که همه چیز به طرف مثبت حرکت نموده و تغیر خورده است؟

با اینهمه تحولات ظاهری و فریاد های گوش خراشکن کمبود کادر مسلکی در گوش نیرو های بین المللی به اندازه انگشتان یک دست هم افرادی از حکومت ببرک کارمل و یا داکتر نجیب الله را در پست های حساس دولت کرزی و مابعد آن قرار نه گرفته و نه خواهند گرفت، این حکومت ها همه برآمده از جنگ بوده و آیدیولوژیکی می اندیشند.

جناب ستیز در سطر های آخر مقاله شان مطالب خیلی ها ارزنده و جالبی را مطرح نموده اند، که : « آیا ما واقعاً حرفی برای گفتن نداریم؟ آیا فرهنگ داینامیسم و همگرایی در وجود ما تضعیف شده است؟ آیا ما به نبود پارادایم های فکری مواجه هستیم؟ آیا ما با زیستن در جوامع به شدت کثرتگرا دچار مریضی ایگویزم فکری هستیم؟»

در خاتمه ایشان پرسش های شانرا چنین جمع یندی نموده و مطرح نموده اند، که : «من این پرسش ها این جا مطرح می کنم و به این باورم که اگر ما به این پرسش های دشوار پاسخ ارایه نکنیم، جایگاه و نقش ما در کشور بومی ما کم رنگ خواهد شد و پیوند ما با این «کانتسکت» دچار ناهم آهنگی خواهد گردید. درآوردن این که پایگاه حقوقی ما نیز با این سکوت سرد از دست خواهد رفت و روزی بی وطنی بیش نخواهیم بود!

من امیدوارم که سایر روشنفکران کشور نیز با مطالعه مضمون پُر محتوای شان به توانند و به خواهند که به پرسش های مطروحه شان جوابات لازم را ارائه بدارند، من از صحبت و یا تبصره اضافی در این باره گذشته برایشان موفقیت های فراوان را آرزو می نمایم

جرمنی اکتوبر سال 2015

عظیمی